

THE EFFECT OF ARBITRATOR’S JUDGMENT ON THE DISPUTING PARTIES

Hussain Hushmand Firouzabadi¹, Mohammad Javad Ghasemzadegan²

1. Faculty Member, Department of Law, Research Institute of Hawzeh and University (RIHU), Qom, Iran (Corresponding Author) – hooshmand@rihu.ac.ir
2. Graduate of Level Four and Professor of Advanced Levels at Qom Seminary – javad.ghasemzadegan@yahoo.com

Abstract

One of the key issues concerning arbitration—referred to as the “judge of reconciliation”—is the independence or lack thereof of the arbitrator from the disputing parties. Jurists are divided into two groups. The majority of jurists uphold the independence of the arbitrator, meaning that once the arbitrator, who has been chosen by the parties and to whose judgment they have consented, has settled the dispute and issued a ruling, there is no further need for renewed consent or acceptance by the parties. The issued award is deemed binding and enforceable upon them.

However, some jurists reject this independence, arguing that after the arbitrator has resolved the conflict between the parties, the ruling can only become valid and binding if the disputing parties provide their renewed consent. As long as such consent is not given, the arbitrator’s award carries no legal validity or binding force. This latter group has advanced several arguments in support of their position.

Cite this article: Hushmand Firouzabadi, Hussain, Ghasemzadegan, Mohammad V. (2025). THE EFFECT OF ARBITRATOR’S JUDGMENT ON THE DISPUTING PARTIES. Contemporary Islamic Law Debate, 3(5), p. 83-110.

<https://doi.org/10.22034/cild.2026.22946.1184>

Received: 2025/05/08

Revised: 2025/06/01

Accepted: 2025/08/17

Available online: 2025/09/22

Type of article: Research Article

Publisher: Al-Mustafa International Community

<http://meh.journals.miu.ac.ir/>

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



Nevertheless, a careful examination of both transmitted (naqlī) and rational (‘aqlī) evidence reveals that the majority view aligns more closely with reality. Once the parties have voluntarily selected the arbitrator and agreed to have their dispute resolved by him, there is no need for their renewed consent following the issuance of the award. While the Iranian Code of Civil Procedure remains silent regarding the applicability of the doctrine of res judicata (the finality of adjudicated matters) to arbitral awards, if we accept that this doctrine was established with particular social considerations in mind, it may be possible to extend its application to the arbitrator’s award as well.

Keywords: Arbitrator, Judge of Reconciliation, Appointed Judge, Dispute Between Parties.

اثر داوری بر طرفین اختلاف

حسین هوشمند فیروزآبادی^۱، محمد جواد قاسمی زادگان^۲

۱. عضو هیأت علمی گروه حقوق، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران (نویسنده مسئول) hooshmand@rihu.ac.ir

۲. دانش آموخته سطح چهار و استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم javad.ghasemzadegan@yahoo.com

چکیده

یکی از مباحث مربوط به داوری یا همان قاضی تحکیم، استقلال یا عدم استقلال داور از طرفین اختلاف است. فقهاء دو دسته شده اند، مشهور فقهاء قائل به استقلال داور شده اند؛ یعنی بعد از این که فصل خصوصیت و قضاوت توسط داور که طرفین دعوا انتخاب کرده و به داوری او راضی شده اند، انجام شد، دیگر نیازی به رضایت و قبول دوباره آن ها به حکم نیست و رأی صادر شده برای آن ها لازم الاجراء می باشد و برخی قائل به عدم استقلال شده اند و گفته اند بعد از این که داور تنازع بین طرفین دعوا را رفع کرد، برای این که رأی او معتبر و لازم گردد، نیاز به رضایت مجدد طرفین اختلاف است و مادامی که رضایت ندهند، رأی صادره از جانب وی معتبر و لازم نخواهد بود. این گروه برای اثبات مدّعی خود ادله ای را اقامه کرده اند، اما بررسی ادله نقلی و عقلی نشانگر این مطلب است که نظریه مشهور مطابق

استناد به این مقاله: هوشمند فیروزآبادی، حسین، قاسمی زادگان، محمد جواد (۱۴۴). اثر داوری بر طرفین اختلاف. گفتمان حقوق اسلامی معاصر، ۳(۵)، ص ۱۱۰-۸۳.

<https://doi.org/10.22034/cild.2026.22946.1184>

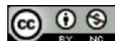
تاریخ دریافت: ۱۴۴۲/۲/۱۸؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۴۳/۵/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۴۳/۵/۲۶؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۴۳/۶/۳۱

<http://meh.journals.miu.ac.ir/>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: جامعه المصطفیٰ العالمیه

۱۴۴۳ © / نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند



واقع است و پس از صدور رأی داور که خود طرفین او را انتخاب کرده اند و رضایت به رفع تخصص توسط وی داده اند، احتیاجی به رضایت دوباره نیست و هر چند قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص شمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده نسبت به رأی داورى ساکت است، اما اگر قائل شویم این قاعده با توجه به ملاحظات اجتماعی خاص وضع شده است، می توان تسری این قاعده نسبت به رأی داور را پذیرفت.

کلید واژگان: داور، قاضی تحکیم، قاضی منصوب، اختلاف طرفین.

مقدمه

در نگاه نخست توقعی که از داوری وجود دارد و اثری که مورد انتظار است، رفع تنازع به شکلی الزام آور و قطعی در برابر طرفین است تا داوری مفهوم و معنا یابد و هدف از آن که همان رفع تنازع است، حاصل گردد؛ بدین ترتیب تفاوتی میان حکم صادر شده از یک قاضی منصوب و حکمی که داور صادر می‌کند، وجود نداشته باشد؛ اما با نگاهی دقیق‌تر باید توجه داشت که میان رأی صادر شده از جانب قاضی منصوب و رأیی که داور صادر می‌کند، شاید وجوه اختلافی باشد.

حکم یا قراری که قاضی منصوب صادر می‌کند، بر طرفین اختلاف الزام آور است و موضوع استقلال قاضی منصوب از دو طرف یک اختلاف و منازعه، امری بدیهی و واضح است؛ به گونه‌ای که نه تنها رضایت طرفین اختلاف در انتخاب وی هیچ‌گونه تأثیری ندارد و در روند رسیدگی نیز هیچ نقشی ندارد و حق عزل وی وجود ندارد، بلکه وی می‌تواند آزادانه به نفع یا به زیان هر کدام از دو طرف دعوا حکم صادر کند و پس از صدور حکم، هم کسی که به نفع او حکم شده و هم شخصی که به زیان او حکم شده باید آن را بپذیرند و بدان تن دهند. اما مسئله این است که آیا داور یا همان قاضی تحکیم که منتخب طرفین است و خودشان وی را بر این سمت نشانده‌اند، نیز چنین شأنی دارد یا خیر؟ آیا حکم داور مانند قاضی منصوب مشروط به رضامندی دو طرف دعوا نیست و آنها باید به حکم داور متعهد باشند یا رضامندی دو طرف دعوا بعد از صدور حکم ضروری است و در صورت عدم رضامندی، می‌توانند از اجرای حکم امتناع و از آن سرپیچی کنند؟

در فقه درباره اثر داوری بر طرفین اختلاف و زمان نفوذ رأی داور و الزام آور شدن آن مباحثی مطرح شده است و فقیهان موضوع استقلال داوری از طرفین اختلاف را به دو شکل و ذیل دو عنوان مطرح کرده‌اند که این دو بحث بی‌ارتباط با هم نیستند:

این بحث گاهی تحت عنوان «لزوم رضایت طرفین اختلاف جهت نفوذ حکم داور» آمده است که برخی فقیهان امامیه و عاقله تصریح کرده‌اند در صورت رضایت نداشتن طرفین به حکم صادر شده، حکم داور برای طرفین نفوذ ندارد و لازم نیست (هاشمی شاهرودی،

۱۴۳۴ هـ، ج ۴، ص ۴۸۱)؛ گاهی تحت عنوان و بحث «امکان رجوع طرفین اختلاف از داوری» آمده است که مشهور فقیهان امامیه و همچنین عامّه معتقدند قبل از صدور حکم داور و اتمام داوری، رجوع هر یک از طرفین ممکن است؛ اما بعد از صدور حکم این امکان دیگر وجود ندارد؛ برخی دیگر نیز معتقدند اگر بیّنه‌ای اقامه شود و یکی از طرفین بخواهد قبل از صدور حکم از داوری رجوع کند، بر داور واجب است که حکم صادر کند و حکمش نیز نافذ است؛ برخی دیگر تنها رجوع از داوری تا قبل از شروع به رسیدگی را امکان‌پذیر می‌دانند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۴ هـ، ج ۴، ص ۴۸۱).

بر اساس برخی دیدگاه‌ها، همین که داور از جانب طرفین برای رفع اختلاف این سمت را پذیرفت، دیگر طرفین حقّ عزل وی و فسخ قرارداد داوری را ندارند. نظر دیگر این است که طرفین تا قبل از صدور رأی داور، امکان رجوع از داوری و عزل داور یا داوران انتخابی خود را دارند؛ اما بعد از آن چنین حقّی ندارند. برخی دیگر امکان عزل داور و رجوع طرفین را تا پیش از شروع رسیدگی یا اقامه بیّنه توسط طرفین دانسته‌اند؛ در نهایت برخی دیگر رضایت طرفین به رأی صادرشده از جانب داور را حتّی بعد از صدور رأی نیز لازم دانسته‌اند؛ بدین ترتیب استقلالی برای داوری برای طرفین اختلاف قائل نشده‌اند.

این بحث به استقلال داور یا داوران از طرفین اختلاف و استقلال فرایند رسیدگی از طریق داوری بازمی‌گردد. در ادامه هر یک از این دیدگاه‌ها و ادله آنها بیشتر بررسی می‌شود.

۱. مطابقت مفهوم داوری و قاضی تحکیم

قبل از ورود به نظریات فقیهان و ادله آنان، مطابقت مفهوم داوری و قاضی تحکیم بیان می‌شود تا معلوم شود آیا این دو همسان هستند؛ با این توضیح که داوری، اصطلاح حقوقی و قاضی تحکیم، اصطلاح فقهی است.

مفهوم داوری در حقوق، منطبق بر مفهوم قاضی تحکیم در فقه اسلامی است. این تطابق میان داوری و قاضی تحکیم نه تنها مورد تصدیق برخی فقیهان آشنا با مباحث حقوقی قرار

گرفته است (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳هـ، ج ۱، ص ۱۳۳)، بلکه برخی حقوقدانان آشنا با فقه نیز قائل به این تطابق و این همانی شده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸هـ.ش، ص ۱۴۱؛ کشاورز، ۱۳۷۴هـ.ش، ص ۲۰ - ۲۱؛ کریمی، ۱۳۹۲هـ.ش، ص ۴۶ - ۴۸؛ جنیدی، ۱۳۸۰هـ.ش، ص ۱۲۹). برخی از فقیهان اهل سنت و نویسندگان مشهور عرب‌زبان مانند وهبة الزحیلی (الزحیلی، ۱۴۱۸هـ، ج ۱۲، ص ۷۱۲)، قحطان عبدالرحمن الدوری (الدوری، ۲۰۰۲م، ص ۲۱ - ۲۲) و برخی دیگر نیز ذیل بحث قضاوت تحکیمی با تطابق آن با داوری به برخی مواد قانونی مربوط به داوری و نیز بعضی کنوانسیون‌های مربوط به داوری و کنوانسیون‌های مروط به شناسایی و اجرای احکام داوری اشاره کرده‌اند (البوی، ۲۰۱۲م، ص ۳۲؛ الزعیم المنجد، ۲۰۱۳م، ص ۶۲).

۲. نظریات فقیهان در خصوص استقلال و عدم استقلال داور از طرفین اختلاف

۱-۲. نظریه اول: استقلال داور

نظر مشهور فقیهان امامیه (گلپایگانی، ۱۴۱۳هـ، ج ۱، ص ۵۴) این است که بعد از صدور حکم و رفع مخاصمه از سوی داور که خود طرفین دعوا به آن رضایت داده و برگزیده‌اند، دیگر نیازی به رضایت دوباره آنها به حکم صادرشده نیست و همان حکم برای آنها معتبر است؛ به عبارت دیگر، داور استقلال دارد و در نتیجه برای طرفین دعوا بعد از صدور حکم، حق فسخ و خیار وجود ندارد.

شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۷هـ، ج ۶، ص ۲۴۱)، مرحوم محقق (حلی، ۱۴۰۸هـ، ج ۴، ص ۶۰)، شهید اول (عاملی، ۱۴۱۷هـ، ج ۲، ص ۶۸)، شهید ثانی (عاملی، ۱۴۱۳هـ، ج ۱۳، ص ۳۳۱) و بسیاری از فقیهان دیگر (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳هـ، ج ۱۲، ص ۱۷) قائل به عدم اشتراط رضایت طرفین بعد از دادن حکم توسط داور برای اجرای حکم هستند.

شیخ طوسی در کتاب خلاف چنین قائل شده است که وقتی داور (قاضی تحکیم) میان طرفین حکم صادر کرد، این حکم لازم و نافذ است و برای طرفین بعد از آن خیار و حق فسخی نیست.^۱

محقق حلی می‌گوید: «اگر طرفین بر یکی از افراد عادی به عنوان داور رضایت دادند و دعوی خود را نزد او بردند و وی بین آنها فصل خصومت کرد، این حکم برای آنها لازم و نافذ است و رضایت آنها در آن شرط نیست».^۲

صاحب مفتاح الکرامه از دیگر فقیهانی است که این نظریه را می‌پذیرد و معتقد است نقض حکمی که قاضی تحکیم می‌کند، جایز نیست؛ اگرچه طرفین بعد از آن بدان رضایت نداشته باشند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹هـ، ج ۱۰، ص ۳).

مرحوم گلپایگانی در کتاب قضا، بعد از ذکر نظر مشهور و اشاره به نظر غیر مشهور می‌گوید: «مقتضای دلیل تعبّدی، اثربخش بودن رضایت آنها در برخی موارد مانند جایی است که داور یا قاضی تحکیم، حکمی مبنی بر پرداخت دیه توسط عاقله صادر کند»؛^۳ همچنین لازم نبودن و بی‌تأثیر بودن رضایت طرفین در برخی موارد تعبّدی است؛ مانند جایی که اختلاف در رضاع باشد. به عبارت دیگر، همان‌گونه که در برخی موارد حکم قطعاً متوقّف بر رضای طرفین است، مانند لزوم رضایت عاقله، در برخی موارد نیز دلیل تعبّدی چنین اقتضایی دارد که رأی صادر شده به طور قطع منوط به رضامندی دو طرف دعوا نیست؛ برای مثال آن سان که اختلافی در رضاع به وجود آید و یکی از دو طرف دعوا ادّعا کند، رضاع باعث حرمت شده و طرف دیگر منکر آن شود، در چنین مواردی حاکم به حسب ادلّه و قواعد حکم صادر می‌کند و به قطع رضایت بعدی طرفین دعوا تأثیر ندارد. سپس ایشان می‌گوید: مؤثر بودن رضای طرفین مطابق قاعده است، مگر اینکه دلیلی وجود داشته باشد که دلالت بر عدم لزوم رضایتشان کند (گلپایگانی، ۱۴۱۳هـ، ج ۱، ص ۵۵).

مشهور فقیهان عامّه نیز با مشهور امامیه موافق اند و قائل اند هنگامی که حکم صادر شد، این حکم برای طرفین الزام‌آور است و نفوذ آن منوط به رضایت طرفین اختلاف نیست؛ چراکه حکم داور مانند حکم قاضی است (جمعی از محققان، ۱۴۲۵هـ، ج ۱۰، ص ۲۴۴). این نظریه متعلّق به مشهور حنفیه، مالکیّه، حنابله و نظر اظهر شافعیّه و نظر ارحح زیدیّه و ظاهریه و اباضیه است که قائل اند نیازی نیست بعد از صدور حکم، رضایت طرفین وجود

داشته باشد و حکم داور برای طرفین نافذ و بر آنها الزام آور است؛ به گونه‌ای که حق رجوع ندرند (ابن نجیم مصری، [بی تا]، ج ۷، ص ۲۶؛ ابن رشد، ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۴۵۲؛ ابن قدامه، ۱۹۶۸م، ج ۱۱، ص ۴۸۳؛ شریبی، ۱۴۱۰هـ، ج ۴، ص ۳۷۹؛ قطحان عبدالرحمن، ۲۰۰۲م، ص ۱۵۹-۱۶۰). اما مطابق یکی از اقوال شافعیّه (ابن رشد، ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۴۵۵؛ ابن رشد، ۱۹۹۵م، ج ۱۱، ص ۳۹۲) و یکی از اقوال زیدیّه، رضایت طرفین اختلاف بعد از صدور حکم، شرط نفوذ حکم داور است و حکم داور جز به رضایت طرفین اختلاف الزام آور نمی‌گردد (امین، ۱۴۱۳هـ، ج ۶، ص ۱۱۴).

از ابن حنبل و ابن ابی شیبۀ حکایت شده است که گفته‌اند: «لایلزهما الحکم الا برضاهما ... لأنّ رضاهما معتبر ابتداءً، فاعتبر فی اللزوم، قیاساً لأحدهما علی الآخر» (قرافی، ۱۹۹۴م، ج ۱۰، ص ۳۷)؛ یعنی حکم بر آنها جز با رضایتشان الزام آور نیست؛ چون رضایت آنها در ابتدا معتبر است. پس با قیاس رضایت متأخر با رضایت مقدّم، می‌گوییم که رضایت متأخر هم لازم است.

۲-۲. نظریه دوم: عدم استقلال داور

در مقابل نظریه مشهور فقیهان امامیه، برخی دیگر از فقیهان رضایت طرفین دعوا را بعد صدور رأی داور مؤثر دانسته‌اند و استقلال وی را قبول نمی‌کنند. این قول منسوب به فقیهان اهل سنت است (فاضل هندی، ۱۴۱۶هـ، ج ۱۰، ص ۷) و یکی از این دو دیدگاه به شافعی نسبت داده شده است؛^۴ اما در میان فقیهان شیعه نیز علامه حلی در تحریر الاحکام خود با نفوذ حکم قاضی تحکیم بعد از قضاوت مخالفت می‌کند و آن را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «اگر طرفین اختلاف به داوری و قضاوت فردی راضی شوند و برای حلّ اختلاف نزد او بروند و او میانشان حکم کند، این حکم برای طرفین الزام آور نیست».^۵ البته علامه در کتاب‌های دیگر خود مانند ارشاد (علامه حلی، ۱۴۱۰هـ، ج ۲، ص ۱۳۸) و قواعد (علامه حلی، ۱۴۱۳هـ، ج ۳، ص ۴۱۹) قائل به لزوم و نفوذ حکم داور و قاضی تحکیم شده است. عبارت ایشان در کتاب

ارشاد این‌گونه است: «اگر طرفین اختلاف به فردی از رعیت راضی شوند برای قضاوت و او بین آنها حکم کند، حکمش لازم و نافذ است».^۶

همچنین شیخ طوسی برخلاف نظری که در کتاب خلاف می‌دهد، در کتاب مبسوط می‌گوید: برخی گفته‌اند به مجرد حکم بر طرفین، الزام آور نیست و هر یک از طرفین خیار دارند و تا زمانی که راضی نشده‌اند به حکم داور، می‌توانند از خیارشان استفاده کنند و هنگامی که رضایت دادند، در آن زمان حکم الزام آور می‌شود. سپس می‌گوید: این نظر را قوی می‌دانم؛ چون بر آن اجماع وجود دارد.^۷

۳. ادله قائلان به استقلال داوری از طرفین اختلاف

همان‌گونه که گذشت، برخی از فقیهان برای داور استقلال قائل شده‌اند و حکم وی را میان طرفین نافذ می‌دانند و لزومی به رضایت آنها بعد از صدور حکم قائل نشده‌اند؛ در مقابل برخی قائل شده‌اند که رضایت آتی طرفین به حکم داور شرط نفوذ حکم وی است. در ادامه به بررسی ادله هر یک از این دو نظریه می‌پردازیم.

۳-۱. ادله

کسانی که قائل به استقلال رأی داور و تأثیر رضایت طرفین بعد از حکم وی شدند، به تعدادی روایت، شهرت و دلیل عقلی تمسک کرده‌اند که در ادامه تبیین، نقد و بررسی می‌شود.

۳-۱-۱. روایات

الف) اولین روایتی که بدان استناد می‌کنند (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳ هـ، ج ۱، ص ۱۲۳)، روایت ابی‌خدیجه است: «رَوَى أَحْمَدُ بْنُ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمِ الْجَمَالِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عِإْيَاكُمْ أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ

وَلَكِنْ أَنْظَرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ: احمد بن عائد از ابی خدیجه سالم بن مکرم جمال روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: مبادا یکی از شما شیعیان در مورد دادخواهی، کسی را برای دادرسی نزد حاکم جور برد، بلکه بنگرید به کسی در میان شما که به چیزی از احکام و طرز حکومت ما علم داشته باشد، او را برای رفع خصومت و داوری برگزینید؛ پس حکم را به نزد او برده، و داوری و قضاوتش را بپذیرید که من نیز او را بر شما قاضی و داور قرار می‌دهم» (ابن بابویه، ۱۴۱۳هـ، ج ۳، ص ۲).

با توجه به اینکه در این روایت عبارت «فانی قد جعلته قاضياً» آمده است و این عبارت فرع بر قسمت قبل است که می‌فرماید: «فاجعلوه بینکم»: او را برای رفع خصومت و داوری برگزینید»، حضرت فرمودند: اگر با رضایت خودتان او را برگزیدید، من او را قاضی قرار دادم و رأی قاضی مؤثر و باید اجرا شود؛ بنابراین اجرای حکم منوط به تراضی طرفین نیست. این روایت از نظر سند نیز معتبر دانسته شده است (تسخیری، ۱۳۷۶هـ.ش، ص ۲۰۳).

ب) روایت مقبوله عمر بن حنظله که صاحب مفتاح الکرامه بدان اشاره می‌کند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹هـ، ج ۱۰، ص ۳): «... يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرْضُوا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...». بر اساس این خبر امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش از جواز مراجعه به قضات وقت می‌فرماید: هر کس برای قضاوت نزد آنها برود، خواه برای حق یا باطل، به طاغوت روی آورده است. سپس راهنمایی می‌کنند که به کسی مراجعه کنید که احادیث ما را نقل می‌کند و احکام حلال و حرام ما را می‌شناسد، چنین شخصی را به عنوان قاضی بپذیرید؛ زیرا من وی را بر شما حاکم قرار دادم (حرّ عاملی، ۱۴۰۹هـ، ج ۱۸، ص ۹۸).

آیت الله خوانساری با تمسک به مقبوله حنظله فرموده‌اند: پس از آنکه دو نفر در مورد قضاوت کردن شخصی تراضی کردند که شرایط اجتهاد را دارد، سپس وی حکم صادر کرد، حکم وی بر آنها نافذ و لازم است؛ زیرا مطابق مقبوله، پذیرفتن نظر چنین داوری لازم است و

رد کردن و نپذیرفتن نظرش حرمت دارد؛ بنابراین دیگر جای این بحث نیست که آیا رضایت طرفین بعد از حکم شرط است یا خیر؟ (خوانساری، ۱۴۰۵هـ، ج ۶، ص ۱۰).

ممکن است پرسشی به ذهن خطور کند که موضوع این تحقیق، «داور» است و حال آنکه بحث این روایت، «حاکم» است که ظهور در حاکم مطلق دارد نه داور و قاضی تحکیم. در پاسخ باید گفت در اینکه مراد از حاکم در عبارت «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» چیست، بین عالمان اختلاف نظر است و در مجموع چهار قول وجود دارد: ۱. مراد از حاکم با دلالت مطابقی، منصب ولایت (ولی امر و حاکم مطلق) است (نجفی، ۱۴۰۴هـ، ج ۴۰، ص ۱۸؛ بروجردی، ۱۴۲۶هـ، ج ۱، ص ۹۶؛ خمینی، ۱۴۱۸هـ، ج ۴، ص ۵۹۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۲هـ، ص ۴۷ و ...). ۲. مراد از حاکم با دلالت التزامی، حاکم مطلق است (اراکی، ۱۴۱۳هـ، ص ۷۳)؛ ۳. مراد از حاکم، قاضی است (خویی، ۱۴۲۲هـ، ج ۴۱، ص ۱۰؛ سبحانی، ۱۴۱۵هـ، ج ۳، ص ۵۴؛ حائری، ۱۳۹۹هـ.ش، ص ۱۵۳؛ روحانی، ۱۴۱۲هـ، ج ۵، ص ۱۷۱ به بعد)؛ ۴. مراد از حاکم، قاضی تحکیم است (منتظری، ۱۴۰۹هـ، ج ۲، ص ۲۴۳).

بنا بر نظر چهارم، روایت شامل موضوع بحث (داور، قاضی تحکیم) می شود؛ اما به نظر می رسد مراد از حاکم به قرینه آیه ۵۸ سوره «نساء» که امام (ع) در این روایت به آن تمسک می کند، امام و حاکم شرع باشد (خمینی، ۱۴۲۳هـ، ص ۸۴؛ منتظری، ۱۴۰۹هـ، ج ۲، ص ۱۶۳). هرچند منظور امام صادق (ع) هر یک از این چهار نظر باشد، مسئله مورد بحث را دربر می گیرد؛ چراکه یکی از شئون حاکم مطلق، قضاوت تحکیمی است.

ج) روایتی از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمودند: «من حکم بین اثنین تراضیا به فلم يعدل بینهما فعليه لعنة الله: هر کس بین دو نفر که راضی به داوری او شدند، حکم کند و بین آن دو عدالت را رعایت نکند، خداوند او را لعن می کند». دوّمین دلیلی که شیخ طوسی در کتاب الخلاف برای اثبات عدم اشتراط رضایت آتی طرفین می آورد، این روایت است (طوسی، ۱۴۰۷هـ، ج ۶، ص ۲۴۲).

برخی برای نافذ بودن حکم داور به فحوای این روایت تمسک کرده‌اند (حائری، ۱۴۱۸ هـ، ج ۱۵، ص ۲۰؛ کاشف الغطا، ۱۴۲۲ هـ، ص ۱۰)؛ به این بیان که همچنان که حکم داور بدون رعایت عدالت نافذ است، به طریق اولی با رعایت عدالت نافذ است. در واقع نفوذ حکم داور در این روایت فرض گرفته شده است. به تعبیر شهید ثانی اگر برای حکم داور اعتبار و لزوم نبود (اگر حکم داور نافذ نبود)، تهدید این روایت (فعلیه لعنة الله) معنا نداشت و تحذیر بر فعل می‌بود نه بر عدم عدالت (عاملی، ۱۴۱۳ هـ، ج ۱۳، ص ۳۳۲)؛ یعنی حضرت می‌فرمود: «فلم يفعل فعلیه لعنة الله».

اما این استدلال به لحاظ سندی و دلالی به درستی مردود دانسته شده است و گفته‌اند تهدید موجود در روایت مربوط به عادلانه صادر نکردن حکم است (معرفت، [بی‌تا]، ص ۲۵۷؛ حائری، ۱۴۱۵ هـ، ص ۱۵۹ به نقل از مولی علی کنی) و غایت مدلول روایت، جواز تحکیم را می‌رساند نه لزوم آن را؛ چون مفاد آن اعم از این است که بعد از رضایت طرفین یا بدون رضایت طرفین حکم برای آنها نافذ باشد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳ هـ، ج ۱، ص ۱۲۳).

د) روایت دیگری که برخی از فقیهان (گلیپاگانی، ۱۴۱۳ هـ، ج ۱، ص ۵۵) بدان استناد کرده‌اند، روایت حلبی است: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ رَبَّمَا كَانَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنَ الْأَصْحَابِنَا الْمُنَازَعَةُ فِي الشَّيْءِ فَيَتَرَاضِيَانِ بِرَجُلٍ مِّنَّا فَقَالَ لَيْسَ هُوَ ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ الَّذِي يَجِبُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِهِ بِالسَّيْفِ وَالسَّوْطِ: حلبی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم چه بسا بین دو نفر از یاران ما در مورد چیزی نزاع می‌گیرد و این دو به یکی از خودمان رضایت می‌دهند [تا میان‌شان دادرسی کند]. حضرت فرمود: این، آن نیست [قاضی مذموم این نیست]؛ همانا آن [قاضی مذموم] شخصی است که مردم را بر حکم خود با شمشیر و شلاق مجبور می‌کند» (طوسی، ۱۴۰۷ هـ، ج ۶، ص ۲۲۳). به این روایت این‌گونه استدلال شده است که مفاد این روایت با مفاد روایت ابی خدیجه فرق دارد؛ به این ترتیب که در روایت ابی خدیجه، نافذ بودن حکم قاضی تحکیم به این

دلیل است که امام علیه السلام او (قاضی تحکیم) را قاضی قرار می‌دهد؛ ولی در این روایت، نافذ بودن حکم قاضی تحکیم به دلیل رضایت طرفین به حکم وی و نبودن وی از کسانی است که مردم را با شمشیر و شلاق مجبور می‌کند. به عبارت رساتر، مفهوم مخالف روایت این است که اگر قاضی تحکیم (داور) از کسانی نباشد که مردم را مجبور می‌کند، با رضامندی قبلی و اولی متخاصمین، رأی او نافذ خواهد بود.

ه) روایت دیگری که بدان استناد کرده‌اند، از امام رضا (ع) است: «... یختار الرجل رجلاً و المرأة تختار رجلاً، فیجتمع علی فرقه أو علی صلح، فان ارادا اصلاحاً فمن غیر ان یستأمرآ و ان ارادا التفریق بینهما فلیس لهما الا من بعد ان یستأمرآ» (نوری، ۱۴۰۸ هـ، ج ۱۵، ص ۱۰۵). حضرت در این روایت دربارهٔ اختلاف زوجین و شیوهٔ انتخاب داور از جانب آنها فرموده‌اند: شوهر، مردی و زن، مرد دیگری را انتخاب می‌کنند؛ پس آن دو بر جدایی یا سازش توافق می‌کنند. اگر اصلاح را اراده کنند، نیازی نیست که از زوجین اجازه بگیرند و اگر قصدشان جدایی میان آن دو باشد، زمانی می‌توانند چنین کنند که از زوجین اجازه گرفته باشند.

بر اساس این روایت، امام فرموده‌اند اگر داوران در اختلاف میان زوجین قصدشان اصلاح باشد، می‌توانند به طور مستقل عمل کنند و نیازی به اجازه زوجین ندارند. بدیهی است با توجه به اینکه در بسیاری موارد ممکن است زوجین به نظر داوران مبنی بر ادامه زندگی و اصلاح راضی نباشند، اگر اعلام رضایت آنها بعد از صدور حکم داوران لازم بود، یعنی می‌توانستند رأی را نپذیرند، حتماً امام (ع) بدان اشاره می‌کردند و برایشان حق پذیرفتن یا نپذیرفتن قائل می‌شدند؛ درحالی‌که امام (ع) چنین حقی را قائل نشده و اجازه زوجین را در هیچ زمان دخالت نداده‌اند.

۳-۱-۲. شهرت

دلیل دیگری که برخی فقیهان مانند مقدّس اردبیلی (مقدّس اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱۲، ص ۱۷) و مرحوم عاملی (حسینی عاملی، [بی‌تا]، ج ۱۰، ص ۳) به آن استناد کرده‌اند، شهرت

است؛ ولی این دلیل از سوی بعضی معتبر دانسته نشده است (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳هـ، ج ۱، ص ۱۲۴).

ممکن است وجه اینکه شهرت رافاقد اعتبار می‌دانند، وجود ادله روایی و عقلی باشد؛ چون زمانی که دلیل روایی و عقلی وجود دارد، تمسک به شهرت به عنوان دلیل، جایگاهی ندارد.

۳-۱-۳. دلیل عقلی

مهم‌ترین دلیلی که برای اثبات عدم لزوم رضایت طرفین اقامه شده است، دلیل عقلی است. توضیح این دلیل آن است که آن‌سان که نفوذ رأی داور منوط به رضایت طرفین باشد، در بیشتر موارد حکم صادرشده از سوی داور لغو خواهد بود؛ زیرا بیشتر مواقع رضایت طرفین نزاع تحقق پیدا نمی‌کند و مواقع شاذی که تراضی به دست می‌آید، رأی قاضی تحکیم نبوده که موجب رفع نزاع شده، بلکه همان رضایت دو طرف نزاع بوده است. افزون بر اینکه از اطلاق تحکیم که در شرع مقدّس مورد پذیرش واقع شده و از اینکه دو طرف نزاع به رجوع به قاضی تراضی کرده‌اند، چنین استفاده می‌شود که دو طرف نزاع باید به حکم داور راضی شوند و بر آنها لازماً اجراست. از نظر عرف هم اگر رأی قاضی تحکیم نافذ و لازم‌الاجرا نباشد، ترافع صورت گرفته معنایی نخواهد داشت. هرچند اگر از ابتدا منظور دو طرف دعوا از مراجعه به قاضی تحکیم این باشد که حکم وی در صورتی لازم‌الاجراست که طرفین به آن تراضی کنند، امری جایز است؛ ولی چنین امری داوری متداول بین مردم نیست، بلکه مراجعه به متخصص شمرده می‌شود.

کوتاه سخن اینکه بین مراجعه به داور برای رفع خصومت دو طرف دعوا و بین این کلام که رأی و نظر قاضی تحکیم مؤثر نیست مگر با رضامندی دو طرف نزاع، تقابل و ناسازگاری وجود دارد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳هـ، ج ۱، ص ۱۲۴) و اگر قرار باشد رضایت طرفین بعد از حکم لازم باشد، در بیشتر موارد نه تنها اختلاف رفع نمی‌شود که موجب اختلاف جدید نیز می‌گردد و مواردی که در آن شخص محکوم علیه با رضایت کامل نظر را بپذیرد، اندک است. شاید پیش از همه جناب شیخ در خلاف به این دلیل اشاره کرده باشد: «اِنَّه لو کان

الحکم لایلزم بنفس الالتزام والانقیاد لما كان للترافع الیه معنی، فان اعتبر التراضی کان ذلك موجودا قبل الترافع الیه» (طوسی، ۱۴۰۷هـ، ج ۶، ص ۲۴۲).

شبیبه این عبارت در معنی هم آمده است: «لأنه یؤدی الی ان کل واحد منهما اذا رأى من الحكم ما لا یوافقہ رجع، فیبطل المقصود منه (ابن قدامه، ۱۹۶۸م، ج ۱۰، ص ۹۵).

آیت الله سبحانی در توضیح لغوئیت می‌گوید: «اگر قاضی تحکیم حکم را صادر کرد، آیا طرفین می‌توانند بگویند ما قبول نداریم؟ نه، هرچند این قاضی در گوشه خانه نشسته است، حتی نوکر و خادمی هم ندارد؛ اما وقتی طرفین راضی به قضاوت او شدند و او هم فتوا داد، به این معنی که گفت حق مال این طرف است، معنی ندارد که اینها بگویند ما قبول نداریم، اتفاقاً غالباً علمای ما می‌گویند رضایت شرط نیست، اول که راضی شدند، کافی است؛ بعد از آنکه این آدم قضاوت کرد و حکم کرد، شما حق ندارید که بگویید ما قبول نداریم...؛ چون لغوئیت لازم می‌آید؛ یعنی اگر واقعاً این قاضی قولش نافذ نیست، تشریح قاضی تحکیم می‌شود لغو، اگر قاضی تحکیم را شرع مقدس تشریح کرده، باید لغو نباشد؛ والا اگر بنا باشد بعد از قضا هم شما راضی باشید، پس معلوم می‌شود که حرف قاضی و قضاوت قاضی بیهوده و لغو بوده و تمام الموضوع رضایت شماست، تنها دلیلی که من آوردم همان لغوئیت است. اگر بعد از تحکیم هم رضایت طرفین شرط باشد، معلوم می‌شود که قاضی تحکیم وجودش کالعدم است، بخواهند قبول می‌کنند و بخواهند هم قبول نمی‌کنند. بنابراین رضایت بعدی شرط نیست» (سبحانی، ۱۳۹۶هـ.ش، درس خارج فقه).

برخی بر این دلیل ایراد گرفته‌اند که تقیید لزوم حکم به رضایت طرفین منازعه بعد از صدور حکم، موجب لغوئیت و عبث بودن نمی‌گردد؛ چراکه لزوم حکم بعد از رضایت طرفین کفایت می‌کند و لغوئیت از بین می‌رود (ماجد، ۱۴۲۳هـ، ص ۷۳). این ایراد موجه نیست؛ چراکه بالاخره رأی صادرشده برخلاف میل یکی از طرفین خواهد بود و حصول رضایت هم‌زمان طرفین به حکم صادرشده نادر است و چون در غالب موارد چنین رضایت طرفینی وجود نخواهد داشت، لغوئیت توجیه می‌یابد.

افزون بر این دلایل، به نظر می‌رسد توافق طرفین در مراجعه به داور و قاضی تحکیم مشمول ماده ۱۰ قانون مدنی قرار می‌گیرد؛ چراکه طرفین با آزادی و اراده کامل در یک قرارداد خصوصی که مخالفتی هم با قانون و نظم عمومی ندارد، پذیرفته‌اند که حل اختلاف خود را به داور بسپارند؛ از این رو بایستی به آثار و نتایج توافق و قرارداد خود پایبند باشند. مشهور عامه نیز که همانند مشهور امامیه قائل به عدم لزوم رضایت طرفین به حکم صادره از جانب داور شده‌اند، استدلال کرده‌اند که اولاً طرفین اختلاف داور را تعیین کرده‌اند و به او ولایت برای رفع اختلاف داده‌اند و ملتزم شده‌اند که نظری را بپذیرند. ثانیاً صدور حکم داور با ولایت شرعی کامل بر طرفین بوده و داور میان طرفین اختلاف به منزله حاکمی است که از جانب امام تعیین می‌گردد؛ پس چنانچه داوری و قضاوت کند و بعد آن عزل شود، داوری وی باطل نمی‌گردد. ثالثاً وعید حدیث نبوی (ص) «من حَکَمَ بَیْنَ تَرَاضِیَّیْهِمَا، فَلَمْ یَعْدِلْ بَیْنَهُمَا، فَعَلِیْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»، دلالت بر لزوم حکم داور دارد. رابعاً اگر حکم داور نافذ نباشد، طرح اختلاف نزد داور بی‌معنا و عبث است. خامساً داوری کمتر از صلح نیست و در صلح هیچ‌یک از طرفین بعد از اتمام حق رجوع ندارد (قطحان، ۲۰۰۲م، ص ۱۵۹ - ۱۶۰). درباره لزوم استمرار رضای طرفین اختلاف تا زمان صدور حکم و امکان رجوع آنها تا قبل از این که حکم صادر شود نیز چنین استدلال کرده‌اند:

اول: چون ولایت داور ناشی از اتفاق نظر هر دو طرفین اختلاف است، آنها می‌توانند وی را تا قبل از صدور حکم عزل کنند و اگر رضایت هم‌زمان هر دو نباشد، داور نمی‌تواند صدور حکم کند؛ همان‌گونه که اگر قاضی منصوب را حاکم یا سلطان قبل از صدور حکم عزل کند، وی حق صدور حکم ندارد؛ اما اگر قبل از عزلش حکم صادر کند، حکمش نافذ است. دوم: تحکیم و داوری از امور جایز هستند؛ پس همان‌گونه که هر کدام از متعاقدین در مضاربه و شرکت و وکالت حق عزل و فسخ دارند، در داوری نیز هر یک از طرفین اختلاف دارای چنین حقی هستند. بنابراین همان‌گونه که رضایت هر یک از طرفین در زمان شروع داوری اگر مفقود باشد، تحکیم و داوری صحیح نیست، این رضایت اگر بعد از تعیین داور هم مفقود شود، داوری

از بین می‌رود و نباید اشکال شود که انصراف هر یک از طرفین قبل از صدور حکم، باعث عدم رفع منازعه و هدف داوری می‌شود که رفع اختلاف بود؛ چراکه داوری هنوز در این مرحله تمام نشده و اتمام داوری با صدور حکم است (قطحان، ۲۰۰۲ م، ص ۱۴۴ - ۱۴۶).

۳-۲. ارزیابی ادله

همان‌گونه که بیان شد، تا زمانی که ادله روایی و عقلی وجود دارد، استناد به شهرت توجهی ندارد و به حکم عقل، دلیل عقلی پابرجاست و هیچ‌یک از فقیهان با آن مخالفت نکرده است. روایاتی که بیان شد نیز استدلال آن تام بوده و کلامی در بین فقیهان حاکی از نپذیرفتن و اعراض از آنها وجود ندارد. ایرادی که بر برخی از روایات (روایت الف و ب) از سوی بعضی از فقیهان مطرح شده، از حیث سند است. در روایت اول، وثاقت ابو خدیجه مورد اختلاف واقع شده و در روایت دوم بعضی عمر بن حنظله را تضعیف کرده‌اند (خویی، ۱۴۰۷ هـ، ج ۱، ص ۷). گفتنی است با اینکه سند دیگر روایات، تردید قابل ذکری متوجه آنها نیست، قول فقیهان درباره اسناد آنها بعد از بیان هر روایتی ذکر شد. اما برای گرفتن نتیجه درست از موضوع مورد بحث، لازم است به ارزیابی سندی دو روایت مورد اختلاف پرداخته شود.

الف) روایت ابو خدیجه

رجالیون در بین راویان در وثاقت ابو خدیجه اختلاف کرده‌اند؛ بعضی مثل شیخ طوسی وی را تضعیف کرده است (طوسی، ۱۴۱۷ هـ، ج ۱، ص ۱۴۱)؛ اما بسیاری از فقیهان (نراقی، ۱۴۱۵ هـ، ج ۱۷، ص ۱۷؛ تبریزی، [بی‌تا]، ص ۲۵؛ تسخیری، ۱۳۷۶ هـ.ش، ص ۲۰۳) و رجالیون (نجاشی، ۱۴۰۷ هـ، ص ۱۸۸) با اذعان به اینکه ایشان ثقه است، مقصود از ابو خدیجه را به قرینه روایت و شاز احمد بن عائذ از ابو خدیجه، سالم بن مکرم می‌دانند، نه سالم بن سلمة. ولی شیخ طوسی می‌گوید: سالم بن مکرم که کنیه‌اش ابو خدیجه است و کنیه پدرش

ابوسلمه است، ضعیف می‌باشد. گویا شیخ او را با سالم بن ابی سلمه که نجاشی در مورد او گفته است: حدیثش نقی و پاکیزه نیست، اگرچه ما از او جز خیر نمی‌شناسیم، اشتباه گرفته است (شبییری، ۱۳۹۱ ه.ش، درس خارج فقه).

ب) روایت عمر بن حنظله

همه روایانی که در سلسله‌سند روایات مورد استناد قرار گرفته‌اند به جز عمر بن حنظله، موثق هستند. برخی از فقیهان همچون آیت‌الله خوبی ایشان را تضعیف کرده‌اند (خویی، ۱۴۰۷ ه.ج، ۱، ص ۷)؛ ولی نشانه‌هایی مبنی بر وثاقت ایشان موجود است؛ از جمله روایتی از یزید بن خلیفه از امام صادق (ع) در مورد وقت نماز چنین می‌پرسد که عمر بن حنظله يك وقتى را برای نماز از قول شما نقل کرده است: «انّ عمر بن حنظلة أانا عنك بوقت»؛ حضرت فرمودند: او اگر نقل کرده باشد، بر ما دروغ نمی‌گوید: «إذا لا يكذب علينا». هر چند برخی بر این باور هستند که یزید بن خلیفه وثاقتش ثابت نیست؛ اما به نظر ما یزید بن خلیفه ثقة است؛ به دلیل اینکه صفوان بن یحیی حدود هشت مورد از ایشان روایت نقل می‌کند و همین برای وثاقت او کافی است و همین که برخی از اصحاب اجماع مانند عبدالله بن مغیره و یونس بن عبدالرحمن در بسیاری از موارد از وی روایت نقل کرده‌اند، تأییدکننده وثاقت عمر بن حنظله است. بر همین اساس این روایت معتبر است و بر وثاقت وی دلالت می‌کند؛ زیرا این کلام نشان می‌دهد که مورد اعتماد امام (ع) است؛ در نتیجه عمر بن حنظله موثق بوده و روایت مورد نظر هم معتبر است و اشکال سندی ندارد (شبییری، ۱۳۸۹ ه.ش، درس خارج فقه).

بنابراین با توجه به تلقی به قبول روایت توسط بسیاری از فقیهان، می‌توان به صحت صدور روایت از معصوم (ع) اطمینان پیدا کرد؛ بر همین اساس این روایت «مقبوله» نامیده می‌شود؛ یعنی روایتی که فقیهان آن را قبول کرده‌اند.

با توجه به صواب دانستن نظریه مشهور، ماده ۴۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر می‌دارد «هرگاه طرفین رأی داور را به اتفاق به طور کلی و یا قسمتی از آن رازد کنند، آن رأی در قسمت مردود بلا اثر خواهد بود»، مخالف ادله است و قانون‌گذار باید به اصلاح آن اقدام کند.

۴. ادله قائلان به لزوم رضایت طرفین به رأی صادره برای نفوذ رأی

فقیهانی که قائل به نافذ نبودن رأی داور هستند و رضامندی دو طرف نزاع به حکم صادره از سوی داور را شرط می‌دانند، برای اثبات ادّعی خود به چند دلیل تمسک کرده‌اند:

اول: حکم صادر شده زمانی الزام‌آور است که رضامندی طرفین به آن وجود داشته باشد و رضامندی به آن هم زمانی است که شناخت به آن وجود داشته باشد.^۸ روشن است که این شیوه استدلال مصادره به مطلوب است (تسخیری، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۲۰۴) و دلیل ذکر شده «لأن حکمه أنما یلزم بالرضا به» همان مدّعاست و مطلوب ثابت نمی‌گردد.

دوم: قیاس رضایت متأخر با رضایت متقدم بود؛ «لأن رضاهما معتبر ابتداءً فاعتبر فی اللزوم، قیاساً لأحدهما علی الآخر» (قرافی، ۱۹۹۴ م، ج ۱۰، ص ۳۷). این دلیل نیز ناموجه است. رجوع طرفین اختلاف یا یکی از آنها از داوری قبل از شروع به رسیدگی از نظر فقیهان بدون اختلاف جایز است؛ اما بعد از شروع رسیدگی و داوری، قول امام (ع) که فرمودند: «فأجعلوه بینکم فإنی قد جعلته قاضياً»، یعنی به مجرّد پذیرش تحکیم و داوری شخص داور در حکم قاضی منصوب است و عزل داور از داوری و حکمیت نیازمند دلیل است که چنین دلیلی در اینجا وجود ندارد. بله، طرفین می‌توانند از اختلاف و تنازع منصرف شوند؛ اما عزل داور و حکم مطابق روایت جایز نیست. ضمن اینکه اگر طرفین اختلاف داور انتخاب کنند و بتوانند هر زمان خواستند وی را عزل کنند یا از داوری رجوع کنند، این عزل یا رجوع مطابق روایت عمر بن حنظله^۹ استخفاف به حکم خداوند است.

سوم: مهم‌ترین دلیل این طایفه از فقیهان، استناد به اجماع است. شیخ طوسی در مبسوط ادّعی وجود اجماع بر این قول می‌کند و گفته است: اگر شخصی بگوید: «به

محض صدور حکم توسط قاضی تحکیم، الزامی به وجود نمی‌آید؛ ولی بعد از اینکه حکم توسط قاضی تحکیم صادر شد و تا زمانی که طرفین به آن راضی نشدند، حق خیار و فسخ وجود دارد و هنگامی که رضایت خود را اعلام کردند، اجرای حکم لازم می‌شود»، این دیدگاه اقوی است؛ زیرا بر آن قائم است.

بعد از صدور حکم تا وقتی که برای هر یک از طرف نزاع رضامندی به آن حاصل نشده باشد، حق فسخ و خیار وجود دارد و زمانی که اعلام رضایت کردند، حکم برای آنها لازم الاجرا می‌شود. این نظریه اقوی است؛ زیرا بر آن اجماع قائم است.^{۱۰}

اجماع ادّعا شده شیخ طوسی در مبسوط، برخلاف اجماعی است که وی در کتاب خلاف ذکر می‌کند (طوسی، ۱۴۰۷هـ، ج ۶، ص ۲۴۲). اما ناگزیر باید تناقض بین این دو کلام شیخ طوسی توجیه کرد. بر همین اساس علامه کلام شیخ را توجیه می‌کند و می‌گوید آنچه شیخ در خلاف بیان کرده، نیکوست و وجود اجماع بر نفوذ حکم قاضی تحکیم بعد از رضامندی طرفین دعوا، تنافری با نفوذ حکم وی قبل از رضامندی طرفین نزاع ندارد (علامه حلّی، ۱۴۱۳هـ، ج ۸، ص ۴۶۰).

شیخ انصاری باره نظریه لزوم رضامندی طرفین نزاع به حکم قاضی تحکیم، می‌گوید: اینکه شیخ طوسی در مبسوط رضامندی طرفین نزاع را ضروری می‌داند، به دلیل اخذ به قدر متیقّن است (انصاری، ۱۴۱۵هـ، ص ۴۶).

همچنین ممکن است اجماع منقول که شیخ طوسی در کتاب خلاف ادّعا می‌کند، بر اساس اصل حکمیت باشد؛ به این معنا که بین فقیهان تحکیم بدون هیچ اختلافی جایز بوده و بر جواز آن اجماع قائم است، نه به این معنا که حکمی که قاضی تحکیم صادر می‌کند، بین متخصصین باید اجرا شود؛ زیرا اخباری که شیخ طوسی بیان می‌کند، بر جایز بودن اصل حکمیت دلالت می‌کنند و دلیلی که بر نفوذ رأی صادره از قاضی تحکیم بیان می‌کند، دلیل عقلی است؛ با این توضیح که اگر حکم داور لازم الاجرا نباشد و طرفین دعوا به آن ملتزم نباشند، ترافع قاضی تحکیم و حکم وی بی معنای می‌شود (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳هـ، ج ۱، ص ۱۲۳).

برخی از شافعیه و زیدیه که این نظر را پذیرفته‌اند و رضایت طرفین اختلاف را بعد از صدور حکم شرط نفوذ حکم داور می‌دانند، استدلال کرده‌اند که اولاً داور مانند حاکم نیست؛ ثانیاً: حکم داور جز به رضایت طرفین لازم نمی‌گردد و این رضایت هم جز با شناخت و آگاهی از حکم حاصل نمی‌شود؛ ثالثاً همان‌گونه که رضایت طرفین اختلاف در اصل داور معتبر است، در لزوم آن نیز معتبر است و آنچه اختیارش در ابتدا با طرفین است، در انتها نیز باید این اختیار طرفینی باشد. بدین استدلال‌ها پاسخ داده شده که حکم و داور مانند حاکم است؛ چراکه طرفین اختلاف حکم او را خواسته‌اند و رفع اختلافشان را از او طلب کرده‌اند. بر دلیل دوم و سوم نیز ایراد گرفته شده است که معلوم و مسلم نیست که چون رضایت طرفین در ابتدا شرط داوری بوده، پس در لزوم رأی و در انتها نیز شرط باشد (قطحان، ۲۰۰۲ م، ص ۱۶۳ - ۱۶۴).

۵. اعمال قاعده «اعتبار امر قضاوت شده» درباره رأی داوری

قاعده اعتبار امر قضاوت شده یا قاعده اعتبار امر مختومه یکی از قواعد مهم در حوزه دادرسی است. مطابق این قاعده که اختصاصی به احکام مدنی ندارد و در احکام کیفری نیز جریان دارد، اقامه مجدد یک دعوا پس از صدور حکم و قطعیت آن ممنوع است. به عبارت دیگر، اثر اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی، عدم امکان طرح دعوای مجدد در خصوص همان موضوع با همان جهت و اصحاب دعواست.

قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص شمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده درباره رأی داوری، ساکت است. با اینکه برخی حقوقدانان معتقدند هیچ مستند قانونی قابل قبولی برای پذیرش این قاعده در خصوص آرای داوری وجود ندارد و عدم اعمال این قاعده در خصوص آرای داوری سبب بی‌فایده و لغوشدن رجوع به داور و مقررات داوری می‌گردد (شمس، ۱۳۹۹ هـ.ش، ج ۳، ص ۲۰۵)؛ اما اگر بپذیریم اعتبار امر قضاوت شده بنا به ملاحظات اجتماعی خاص وضع شده و احتراز از آن امکان ندارد و اجرای قاعده ارتباط نزدیکی با نظم عمومی دارد، دیگر نباید

در جریان این قاعده به رأی داوری تردید داشت و امکان تسری این قاعده به رأی داوری وجود خواهد داشت. بنابراین اگر داور در خصوص موضوعی رسیدگی و رأیی صادر کند و مجدّد در خصوص همان موضوع و همان سبب و با همان اصحاب دعوا، دعوایی نزد وی مطرح شود، باید به استناد قاعده اعتبار امر قضاوت شده از رسیدگی امتناع نماید. البتّه این قاعده برای سایر داوران و قضات نیز مجری خواهد بود و در صورت طرح مجدّد دعوی به موضوعی که به موجب رأی قطعی داوری فیصله یافته است، حسب مورد دادگاه یا داور به جای صدور حکم به بی حقی، باید به استناد بند ۶ ماده ۸۴ قانون آ. د. م از رسیدگی امتناع نماید.

در صورت پذیرش این تسری، قانون‌گذار باید درباره ماده ۴۹۱ آ. د. م که «حکم بطلان رأی داور» در آن مطرح شده و ماده ۴۹۳ آ. د. م که در آن «اعتراض به رأی داور» آمده، چاره‌جویی کند.

نتیجه

۱. در خصوص استقلال و عدم استقلال داور از طرفین اختلاف، دو نظر وجود دارد: استقلال داور و عدم استقلال داور.

۲. قائلان به استقلال داور، یعنی کسانی که قائل هستند بعد از اینکه از سوی قاضی تحکیم که طرفین دعوا برای قضاوت انتخاب کرده‌اند، رفع خصومت شد، احتیاجی به رضامندی دوباره آنها به رأی قاضی تحکیم نیست و همان رأی لازم الاجراست، به پنج روایات (روایت ابو خدیجه، مقبولة عمر بن حنظلة، روایت نبوی، روایت حلبی و روایت امام رضا علیه السلام)، شهرت و دلیل عقلی تمسک کرده‌اند که از بین این ادلّه «روایت نبوی» به دلیل ضعف سند و دلالت و «شهرت» به دلیل وجود ادلّه نقلی و عقلی قابل استناد دانسته نشد.

۳. قائلان به عدم استقلال داور به چند دلیل تمسک کرده‌اند که هیچ‌کدام از آنها پذیرفته نشد.

۴. قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی مدنی تصریحی بر اعتبار امر قضاوت شده به رأی داور ندارد؛ ولی در صورت پذیرش وضع قاعده اعتبار امر قضاوت شده با ملاحظات اجتماعی خاصّ و ارتباط آن با نظم عمومی، امکان تعدی به رأی داور وجود دارد.

تقدیر و تشکر

از داوران محترم و سردبیر گرامی که با دقت علمی و نکات راهگشای خود زمینه ارتقای کیفیت این مقاله را فراهم آوردند، صمیمانه سپاسگزاریم.

منابع مالی

این پژوهش بدون حمایت مالی خاصی از هیچ نهاد یا سازمانی انجام شده و تمامی هزینه‌های مرتبط با آن توسط نویسندگان تأمین گردیده است.

مشارکت نویسندگان

کلیه مراحل پژوهش شامل طراحی مطالعه، گردآوری و تحلیل داده‌ها، نگارش و بازبینی متن، به‌طور مشترک توسط نویسندگان مقاله انجام شده است.

تضاد منافع

نویسندگان پژوهش تأیید می‌کنند که هیچ‌گونه تضاد منافع (مالی، شخصی، حرفه‌ای یا دیگر روابط) که بتواند بر نتایج یا تفسیرهای ارائه‌شده در این پژوهش تأثیر بگذارد، وجود ندارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. «... فاذا حکم بینهما لزم الحکم و لیس لهما بعد ذلك خيار» (طوسی (شیخ)، ۱۴۰۷هـ، ج ۶، ص ۲۴۱).
۲. «لو تراضی الخصمان بواحد من الرعیه فترافعا الیه فحکم لزمهما حکمه و لایشترط رضاهما» (حلی (محقق)، ۱۴۰۸هـ، ج ۴، ص ۶۰).
۳. «أقول: مقتضى الدلیل التعبدی تأثیر رضاهما بالحکم بعده فی بعض الموارد مثل کون

الدية على العاقلة، و في بعض الموارد لا يتوقف الحكم على الرضا أصلاً كما إذا تنازعا في الرضاع مثلاً بأن قال أحدهما بتحقيق الرضاع الموجب للحرمة في مورد و قال الآخر بعدمه، فحكم الحاكم حسب القواعد والأدلة، فإنه لا أثر لرضاهما بعدئذ. والحاصل: ان تأثير رضاهما على القاعدة إلا إذا دل الدليل في مورد على العدم أو التأثير بأثر بالنسبة الى غير المتخاصمين» (كلباگاني، ۱۴۱۳هـ، ج ۱، ص ۵۵).

۴. «لشافعي قولان أحدهما: لا يلزمهما حكمه إلا بتراضيهما» (ابن قدامة المقدسي، [بى تا]، ج ۱۱، ص ۴۸۴؛ طوسى (شيخ)، ۱۴۰۷هـ، ج ۶، ص ۲۴۱).

۵. «و لو تراضى خصمان بواحد من الرعيّة و ترفعا إليه فحكم، لم يلزمهما الحكم» (حلى، ۱۴۱۳هـ، ج ۵، ص ۱۱۳).

۶. «ولو تراضى خصمان بواحد من الرعيّة و حكم بينهما لزمه» (حلى (علامه)، ۱۴۱۰هـ، ج ۲، ص ۱۳۸).

۷. «فإذا ثبت أنه جائز فإذا نظر بينهما فمتى يلزم حكمه في حقهما؟ قال قوم: بالرضا بما حكم به بعد حكمه و قال آخرون: يلزم حكمه بما يلزم به حكم الحاكم و هو إذا أمضاه هو عليهما... فمن قال لا يلزم بمجرد الحكم كان لكل واحد منهما الخيار ما لم يتراضيا به بعد حكمه فإذا تراضيا في ذلك الوقت لزم حكمه و هو الأقوى عندي؛ لأنّ عليه إجماعاً» (طوسى (شيخ)، ۱۳۸۷هـ، ج ۸، ص ۱۶۵).

۸. «لا يلزمهما حكمه إلا بتراضيهما لأن حكمه إنما يلزم بالرضا به و لا يكون الرضا إلا بعد المعرفة بحكمه» (ابن قدامة المقدسي، [بى تا]، ج ۱۱، ص ۴۸۴).

۹. «... فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَحَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ...».

۱۰. «فمن قال لا يلزم بمجرد الحكم كان لكل واحد منهما الخيار ما لم يتراضيا به بعد حكمه فإذا تراضيا في ذلك الوقت لزم حكمه و هو الأقوى عندي، لأنّ عليه إجماعاً» (طوسى (شيخ)، ۱۳۸۷هـ، ج ۸، ص ۱۶۵).

کتابنامه

۱. ابن بابویه، محمد. (۱۴۱۳ هـ). من لایحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲. ابن رشد، محمد بن احمد. (۱۹۹۵ م). الشرح الكبير. بیروت: دارالفکر.
۳. ابن رشد، محمد بن احمد. (۱۹۹۵ م). بداية المجتهد و نهاية المقتصد. بیروت: دارالفکر.
۴. ابن قدامة المقدسی، عبدالله. [بی تا]. المغنی و یلیه الشرح الكبير. بیروت: دارالکتب العربی.
۵. ابن قدامة، عبدالله. (۱۹۶۸ م). المغنی. قاهره: مكتبة القاهرة.
۶. ابن نجیم المصری، زین الدین بن ابراهیم بن محمد. [بی تا]. البحر الرائق شرح كنز الدقائق. [بی جا]: دارالکتاب الاسلامی.
۷. اراکی، محسن. (۱۴۱۳ هـ). الولاية الإلهية و ولاية الفقیة. قم: مجمع الفكر الإسلامی.
۸. اصفهانی (فاضل هندی)، محمد. (۱۴۱۶ هـ). كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۹. امین، محسن. (۱۴۱۳ هـ). البحر الزخار فی شرح أحادیث الأئمة الأطهار (ع). بیروت: شرکت الکتبی.
۱۰. انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ هـ). القضاء و الشهادات. قم: باقری.
۱۱. بروجردی، سید حسین. (۱۴۲۶ هـ). تبیان الصلاة. ج ۱. [بی جا]: گنج عرفان للطباعة و النشر.
۱۲. تبریزی، جواد. [بی تا]. أسس القضاء و الشهادة. قم: دفتر مؤلف.
۱۳. تسخیری، محمد علی. (۱۳۷۶ هـ.ش). «حکمت در فقه اسلامی». تحقیقات اسلامی. ش ۱ - ۲.
۱۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۸ هـ.ش). ترمینولوژی حقوق. تهران: کتابخانه گنج دانش.
۱۵. جنیدی، لعیا. (۱۳۸۰ هـ.ش). «قانون داورى تجارى بین المللى از درجه حقوق اسلامى». پژوهشنامه متین. ش ۱۰.
۱۶. جمعی از محققان. (۱۴۲۵ هـ). الموسوعة الفقهية الكويتية. کویت: وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية.
۱۷. حائری، سید علی. (۱۴۱۸ هـ). ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل (ط - الحدیث). قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۸. حائری، سید کاظم. (۱۴۱۵ هـ). القضاء فی الفقه الإسلامی. قم: مجمع اندیشه اسلامی.
۱۹. حائری، سید کاظم. (۱۳۹۹ هـ). اساس الحكومة الأسلامیة. بیروت: مطبعة النيل.
۲۰. حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ هـ). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۲۱. حسینی عاملی، سید جواد. [بی تا]. مفتاح الكرامة (ط - القديمة). بیروت: دارالتراث.
۲۲. حسینی عاملی، سید جواد. (۱۴۱۹ هـ). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط - الحدیث). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۳. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۰ هـ.ش). إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۴. حلی (محقق)، نجم الدین جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ هـ). شرائع الاسلام. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۵. حلی (علامه)، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ هـ). قواعد الاحکام. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۶. خوانساری، سید احمد. (۱۴۰۵ هـ). جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

۲۷. خمینی، سیدروح‌الله. (۱۴۱۸ هـ). الاجتهاد و التقليد (تنقيح الأصول). تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۸. خمینی، سیدروح‌الله. (۱۴۲۳ هـ). ولایت فقیه. ج ۱۲. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۹. محمدی خورشیدی، محمّد. (۱۳۹۵ هـ.ش). داوری در حقوق ایران. [بی‌جا]: انتشارات بهنامی.
۳۰. خویی، سیدابوالقاسم. (۱۴۰۷ هـ). مبانی تکمه المنهاج. قم: لطفی.
۳۱. خویی، سیدابوالقاسم. (۱۴۲۲ هـ). مبانی تکلمة المنهاج. قم: إحياء آثار الإمام الخوئی.
۳۲. الدورى، قطحان عبدالرحمن. (۲۰۰۲ م). عقد التحکیم فی الفقه الإسلامی و القانون الوضعی. [بی‌جا]: [بی‌نا].
۳۳. روحانی، سید محمدصادق. (۱۴۱۲ هـ). فقه الصادق (ع). ج ۳. قم: مؤسسه دارالکتاب.
۳۴. الزحیلی، وهبة. (۱۴۱۸ هـ). الفقه الإسلامی و أدلته. ج ۴. [بی‌جا]: المكتبة الحبيبية.
۳۵. سميرة الزعيم المنجد. (۲۰۱۳ م). التحکیم الإسلامی فی نظام غیر اسلامی. بیروت: منشورات الحلبي الحقوقية.
۳۶. سبحانی، جعفر. (۱۴۱۵ هـ). الرسائل الأربع. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۳۷. شریینی، محمّد بن احمد. (۱۴۱۰ هـ). مغنی المحتاج. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۸. شمس، عبدالله. (۱۳۹۹ هـ.ش). آیین دادرسی مدنی دوره بنیادین. تهران: دارک.
۳۹. طوسی (شیخ)، محمّد بن حسن. (۱۴۰۷ هـ). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۴۰. طوسی (شیخ)، محمد بن حسن. (۱۴۱۷ هـ). الفهرست. تحقیق: شیخ جواد القیومی. [بی‌جا]: [بی‌نا].
۴۱. العاملي (شهيد أول)، محمّد بن جمال‌الدین مکی. (۱۴۱۷ هـ). الدروس الشرعية فی فقه الإمامية. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۴۲. عاملي (شهيد ثاني)، زين‌الدین بن علی بن احمد. (۱۴۱۳ هـ). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۴۳. القرافی، ابوعباس. (۱۹۹۴ م). الذخیره. بیروت: دارالغرب الإسلامی.
۴۴. قطحان عبدالرحمن، الدورى. (۲۰۰۲ م). عقد التحکیم فی الفقه الإسلامی و القانون الوضعی. المملكة الاردنية الهاشمية: جامعة آل البيت.
۴۵. كاشف‌الغطا، حسن. (۱۴۲۲ هـ). أنوار الفقاهة - كتاب القضاة. نجف: مؤسسه كاشف‌الغطا.
۴۶. کریمی، عباس؛ و حمیدرضا پرتو. (۱۳۹۲ هـ.ش). حقوق داوری داخلی. [بی‌جا]: نشر دادگستر.
۴۷. کشاورز، بهمن. (۱۳۷۴ هـ.ش). نگرشی به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب. ج ۱. تهران: نشر میزان.
۴۸. گلپایگانی، سیدمحمدرضا موسوی. (۱۴۱۳ هـ). کتاب القضاء. قم: دارالقرآن الکریم.
۴۹. ماجد، سعید. (۱۴۲۳ هـ). الموجز فی مسألة التحکیم (دراسة مقارنة فی الفقه الإسلامی القويم من وجهة نظر المذاهب الإسلامیة). تهران: نشریه رساله التقريب، مجمع جهانی تقرب مذاهب اسلامی.

۵۰. معرفت، محمدهادی. [بی تا]. تعلیق و تحقیق عن أهمات مسائل القضاء. قم: چاپخانه مهر.
۵۱. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ هـ). مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۲. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۲ هـ). بحوث فقهیه هامة. ج ۱. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
۵۳. منتظری، حسین علی. (۱۴۰۹ هـ). مبانی فقهی حکومت اسلامی. ج ۱. قم: مؤسسه کیهان.
۵۴. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم. (۱۴۲۳ هـ). فقه القضاء. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
۵۵. نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی. (۱۴۰۷ هـ). رجال النجاشی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۶. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ هـ). جواهر الکلام. ج ۷. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۷. نراقی، احمد. (۱۴۱۵ هـ). مستند الشیعة فی أحكام الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۵۸. نضال جبر البلوی. (۲۰۱۲ م). تحکیم فی الشریعة الإسلامی و نظام التحکیم السعودی. عمان: دارالثقافة.
۵۹. نوری طبرسی (محدث)، حسین. (۱۴۰۸ هـ). مستدرک الوسائل. بیروت: آل البيت.
۶۰. هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۳۴ هـ). موسوعة الفقه الاسلامی المقارن. قم: مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی.
۶۱. درس خارج فقه آیت الله شبیری، ۱۳۸۹/۱۰/۰۱؛ در: (۸۹) <http://www.eshia.ir/feqh/archive/shobeiry/feqh/>
۶۲. درس خارج فقه سید جواد شبیری، جلسه ۶۳؛ در: www.eshia.ir/feqh/archive/text/shobeiry_mohammad/rejal/
۶۳. درس خارج فقه آیت الله سبحانی، ۱۳۹۶/۱۲/۷؛ در: www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/